

مدرید - امیری را که رفیق آن زن میبود از آن خبر دادند گفتند که ویرا
 بیکی از درویشان داد و طعام ولیمه عسیده ساخته اند و روغن ندارند -
 امیر بر طریق استهزا در شیشه خمر فرستاد که این را پیش شیخ برید
 و گوئید که شاد شدیم - شنیدیم که روغن عسیده نیست - این را با عسیده
 ۵ بخورید - چون فرستاده امیر آمد شیخ گفت دیر آمدی - و یکی از آن
 دو شیشه را گرفته بر عسیده ریخت - و آن فرستاده را گفت - بنشین
 و بخور - چون بخورد روغنی دید که خوشتر از آن نضورده بود - پیش امیر
 رفت و قصه را باز گفت - امیر نزد شیخ آمد و بدست وی توبه کرد *

شیخ ابوالغیث جمیل

۱۰ در اوایل حال قطاع الطریق بود - روزی در کمین قافله نشسته بود شنید
 که هاتفی میگوید که یا صاحب العین علیک عین - یعنی ای آنکه چشم
 بر قافله داری دیگر چرا چشم بر تست - این سخن در وی اثر کرده از آنچه
 در آن بود باز ایستاد و نزد شیخ ابن افرح یعنی رفته تهنیت اخلاق نمود -
 روزی بقصد هیزم بصحرا رفته بود که ناگاه شیری پیدا شده دراز گوش او را
 ۱۵ بدرید - آنکه روی با شیر کرده گفت - سوگند بعزت معبود که این هیزم
 را بار نکند مگر بپشت تو - و شیر خم شد - و هیزم را بر پشت او نهاد
 و میراند تا بشهر در آمد - پس از آن هیزم را از پشت شهر فرو گرفته گفت -
 الحال هر جا خواهی برو *

شیخ سعید حداد

۲۰ صاحب مقامات علیه بود - و در بازار عدن به بیع و شرا مشغول
 داشته - چون وقت وفاتش نزدیک رسید با اصحاب گفته که در روز سیوم
 ۲۲ از فوت من در محلی که فقرا جمع شوند مرغی سبز بیاید - و بر سر هر

که بنشیند او جانشین من خواهد بود - قضا را آنمروغ بر سر جوهر نامی
 که وقتی بنده کسی بوده بنفشست - و اصحاب بنا بر حکم وصیت جمع
 آمده خواستند که ویرا بزایده شیخ برند - وی بگریست و گفت - مرا چه
 صلاحیت این کار است - گفتند این امریست آسمانی و ترا ازین چاره
 نیست - هرآنکه ببازار رفته هر کس نزد وی حقی داشت ادا کرد - پس
 از آن بزایده شیخ رفته صحبت فقرا را ملازمت گرفت - تا حق سبحانه
 و تعالی کشف نمود آنچه در کار داشت *

احمد بن الجعد

احمد بن الجعد از متوکلان بوده - روزی با اصحاب خود قصد زیارت
 بعضی از گذشتگان داشت که در راه شیخ سعید رسید - شیخ سعید اراده
 نمود که با وی طریق موافقت بجای آورد - چون مقداری راه برفت فسح
 عزیمت کرده برگشت و شیخ احمد زیارت کرده باز آمد - و بعد از چند روز
 دیگر شیخ احمد شیخ سعید را گفت که فقرا را بر تو حقی است که
 آن روز متوجه شده برگشتی - شیخ سعید گفت - بر من هیچ حقی
 متوجه نشده است - شیخ احمد گفت برخیز و انصاف ده - شیخ سعید
 گفت هر که ما را برخیزاند ویرا بنشانیم - شیخ احمد گفت هر که ما را
 به نشاند وی را مبتلا گردانیم - پس بهریک از آن دو بزرگ آنچه گفته بودند
 رسید - شیخ احمد معتقد شده بر جای بماند - و شیخ سعید مبتلا گردید -
 چنانچه تمام اعضای خود را می کند و می برید تا بحق واصل شد *

بلاد الزنج

ولایتی وسیع است - شمالی آن امصار مملکت یمن است
 و جنوبیش بیابانهای نامسکون و شرقیش ولایت نوبه و غربیش مملکت

حبذ ه - و مردم آن دیار هرگز غمگین نباشند - چنانچه شیخ ابوسعید
ابوالخیر اظهاری بدان نموده میگوید *

بیغم دل کیست تا بدان مالم دست

بیغم دل زنگیان شوریده مست

۵ و حکما سبب فرح آنجماعت را از ظهور کوكب سهیل یافته اند که آن
هر شب بر ایشان طلوع میکند - و جمیع زنگیان از زنج ولد کوش ابن کفعمان
بن حام بوجود آمده اند - و آنجماعت را سباع الانس خوانند - چه هرگاه بر
دشمن خود ظفر یابند گوشتش را بخورند - و همچنین اگر از پادشاه خود
برنجند او را بکشند و بخورند - و با آنکه طلا در آن دیار بسیار است زیور
۱۰ و حلی خود از آهن سازند - و گویند هرکه آهن با خود دارد شیطان بر وی
دست نیابد و شجاعتش افزون شود - و گاؤ آن دیار با اسب تازی در
کارزار برابری میکند - و غذای خود بیشتر از گوشت پیل و زرافه سازند -
گویند در آنولایت درختی است که اوراق آنرا هرگاه در آب اندازند و فیلان
از آن آب بیاشامند چنان مست شوند که سهولت آنها را صید کنند *

بلاد النوبه

بر کنار نهر نیل واقع شده - و طولش را بمدت هشت شبانه روز
قطع کنند - و متوطنان آن امصار نصاری باشند - و غذای ایشان بیشتر
جو بود - و گوشت شتر بسیار بکار برند - و زرافه در آن مملکت بسیار
باشد - و مملکت نوبه مشتمل است بر بلاد السودان که در آنجا طلا از ریگ
۲۰ روید - و هوایش در نهایت گرمی باشد - چنانچه اهالی آن روزها در زیر
زمین بسر برند - چون شب شود بیرون آمده زرها را بدست آورند - و مقام
۲۲ ایشان همان است - و لباس ایشان پوست حیوانات باشد - و بازارگانان

- بمستغنت فراوان بدان دیار روند - و بعد از وصول بدان نواحی طبل زنند -
 و امتعه خود را در موضعی جدا جدا بنهند - و اهالی آنجا از آواز طبل
 بر آمدن تجار و قوف یافته شب بر سر امتعه روند - و در برابر هر متاعی
 جهت ثمن آن طلا گذارند - و صباح بازارگانان بدانجا رفته اگر بدانچه
 گذاشته اند راضی نه شوند بضاعت را از ثمن دورتر نهند و باز گردند - ۵
 و شب باز آن مردم بیدارند و پارچه طلا بر آن بیفزایند تا وقتیکه تجار راضی
 شوند - و نوبه از جمله پسران حام بن نوح بوده - و این ولایت بنام او
 شهرت یافته - و حام در سلک انبیا انتظام داشته - اما از فرزندان او هیچ
 احدی بمرتبه نبوت نرسیده - و باعث را چنین نوشته اند که روزی نوح
 علیه السلام در خواب بوده و عورتش می نمود - حام بر آن بگذشت و نپوشید - ۱۰
 بلکه بخندید - و ازین سوء ادب رنگ اولادش سیاه گردید و پیغمبری از
 نسلش منقطع گشت - و حام را نه پسر بوده بدینموجب - هند - سند -
 زنج - نوبه - کنعان - کوش - قبط - بربر - حبش *

چین

- مملکتی است مشتمل بر آبهای خوشگوار و ثمار حلاوت آثار - و از ۱۵
 اقلیم اول تا سیوم ولایت چین است - و بعضی تا اقلیم چهارم نیز
 گفته اند - و اکثری از مورخین چین را از مضافات خطا میدانند -
 و ولایت چین از ابنیه چین بن یافث بن نوح است - و ساکنش بعبادت
 اوثان اشتغال دارند - و مجوسی و قناسفی در میان ایشان بسیار باشد -
 و اکثر صفتها را نیک تتبع کرده اند - خصوص صنعت تصویر را که در میان
 ایشان نوعی از عبادت است - چنانچه مانی وقتی که به چین رفت
 و دعوی پیغمبری کرد معجزه اش تصویر بود که آنرا صفحه ارتنگ ۲۲

- و اثر بگ خوانند - و اهل چین مردم جمیع رح مسکون را نور می دانند -
 الا مردم روم را که میگویند که ایشان یک چشم دارند - آورده اند که ملک
 ایشان در سالی یک روز مجلس سازد و خاص و عام را بار دهد - و در آن روز
 فرمانبرداران پارچه چوبی آورده در میدان بیفکنند - و هر کسیکه بسلام ملک
 ۵ آید بحکم ملک تیشه بر آن چوب زند - تا بعد از ساعتی هیأتی بحصول
 پیوندد که مصوران مانی صنعت بهزان صفت بنوک قلم معجز رقم چنان
 صورتی فتوانند نگاشت - و نیز مشهور است که در آن ولایت گردونی از
 چوب ساخته بودند که بید حرکت محرکی هر قدر که می خواسته اند حرکت
 میکرده - و در وقت ایستادن بی اشاره مانعی باز می ایستاده - و شاه
 ۱۰ چین از قوم موغل است - و سکنش اگرچه بحسن صورت اتصاف دارند
 اما بیشتر کوتاه قامت و بزرگ سر باشند - و دارالملکش را هجر خوانند -
 و رودی عظیم از میان شهر جریان یابد - و مناع آن دیار یکی از ظروف
 و اوانی است که تنبع آن از ممتنعانست - و ماده آن سنگی است که
 در کوههای آن مملکت بهمرسد - و آن سنگ را آس کرده در حوض آبی
 ۱۵ افکنند و بر هم زنند تا آنچه ثقیل و درد باشد در ته حوض نشیند - و صاف
 آنرا گرفته در حوض دیگر برهم زنند - و همچنین چند کرت این شغل را
 بعمل آورند - تا هرچه صاف بماند آنرا در سرکار پادشاه ضبط کنند -
 و ظروف مغزری و پای تختی از آن بحصول پیوندد - و باقی را
 بسایر مردمان گذارند - در عجایب البلدان مسطور است که در یکی از
 ۲۰ قرنی چین غدیری است که سالی یک مرتبه اهل آن قریه جمع آمده
 اسپ در آن غدیر اندازند و بر اطراف آن ایستاده اسپ را از بر آمدن
 مانع آیند - و مادام که اسپ در آب باشد باران آید - و چون بقدر کفاف
 ۲۳ باریده شود آن اسپ را بر آورده بکشند و گوشش را بر قلعه کوهی که

نزدیک غدیر است گذارند تا طعمه وحوش و طیور گردد - و نیز در حدود چین چشمه ایست که چون مریض از آن آب بیاشامد اگر اجلش رسیده باشد فی الحال بمیرد و الا در فور نیک شود - و همچنین در یکی از مضافاتش آسیائی است که سنگ اسفل آن متحرک است و سنگ اعلی آن ساکن - و از زیر سنگ آرد بی سبوس و سبوس بی آرد بیرون آید - و بحر چین را ۵ بحر اصغر نیز گویند - طول آنرا پانصد فرسنگ و عرضش را دویست و هفتاد و پنج فرسنگ گرفته اند - و در جزایرش معادن زر و یاقوت و دیگر جواهر باشد - از آنجمله یکی جزیره الزنج است که هر ساله حاصل پادشاه آن شش هزار من طلا است *

سراندیپ

جزیره ایست از بحر هند که اطراف آنرا هشتاد فرسنگ گرفته اند و چند معدن از زر و سیم و یاقوت و الماس دارد - از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نقلست که بهترین بقاع مکه است - و خوشترین مساجد مسجد اقصی است - و نیکوترین جزایر جزیره سراندیپ - و در آنجا کوهی است موسوم بدهیون که نزول حضرت آدم علیه السلام از بهشت ۱۵ بدان کوه بود - و اثر قدم آن حضرت در آن کوه ظاهر است - و بی اثر باد و باران همیشه روشنی مثل برق از آن کوه ظاهر شود - و نیز گویند شبها چندان باران بارد که اثر قدم آنحضرت شسته شود و باز صباح ظاهر گردد - صاحب عجایب البلدان آورده که در جوار سراندیپ درختی است که هر شب وقت سپیددم ورقی از آن فرو افتد که در یک صفحه آن کلمه ۲۰ لا اله الا الله محمد الرسول الله و بر صفحه دیگر آیتی از قرآن نقش باشد -

و ملوک آن ملک آنرا ضبط کرده در هر دردی و علتی که بکار برد صحت
قوی آن گردد *

جابلسا

شهریست در نهایت مشرق - از ابن عباس روایت است که اهل
جابلسا از اولاد ثمود اند - و اهل جابلقا از اولاد عاد - اما یهودیان بر آنند
که چون اولاد موسی از بخت نصر بگریختند حق تعالی ایشانرا بدانشهر
انداخت - و آنجماعت در آنجا اقامت نمودند - و بر طبایع سپهر ارتفاع
شهبسواران مضار افشا و ضمایر خورشید شعاع سروران مملکت املا متخفی
و معجوب نماد که چون شمه از اقلیم اول مرقوم قلم گوهر شکم گردید
۱۰ الحال معایف اوزاق را بتعویب بعضی از شهرهای اقلیم دوم می آراید
و عقولیب خامه زبان بنغمه سنجی مردم آن ولایت می کشاید *

اقلیم ثانی

بمشتوی منسوب است - و ابتدای آن از مشرق بود - پس بر وسط
بلاد چین و شمال سراندیپ و بلاد هند و قندهار و وسط بلاد کابل و جنوب
بلاد کرمان گذرد و بعد از آن بحر فارس را قطع کرده بر وسط بلاد رقه
و افریقه و شمال بربرستان و جنوب قیروان و وسط بلاد مرطانه گذشته به بحر
اوقیانوس منتهی گردد - و مساحت سطح این اقلیم پانصد و هفتاد
و دو هزار و شصت و شش فرسخ و ثلث فرسخی است - و هفتاد و هفت
شهر دارد - و از آنجمله بچند شهر که داخل دیار عرب است اکتفا کرده باقی
را بنابر آنکه مردم نیک بر نخاسته اند موقوف داشت - و دیار عرب مکه
و مدینه و یمامه و بادیه شام و مصر و یمن است - و از مکه معظمه تا
نجف اشرف که دوپست و سی فرسنگ گرفته اند جزیره عربست -
و ایضاً مابین بحر فارس و بحر حبشه و دجله فرات نیز داخل جزیره
عربست - و این مسافت نیمی تعلق باقلیم دوم و نیمی باقلیم سوم دارد -
چون کرسی حجاز مکه است و خانه خدا دروست هر آئینه ابتداء شروع
از آن شهر می نماید •

۱۵

مکه

بعیم عبارت از آن بلده است - و بکه بیای موحده موضع خانه کعبه -
و اطراف مکه تمام کوه است - مثل اخشبان و اخشب و لعل و ابوقبیس -
از عبد الله عباس مروپست که اول کوهی که در روی زمین مخلوق گشته ۱۹

- ۵ ابقییس است - و قبر آدم صفي عليه السلام در آن کوه است - و شق قمر نیز در آن کوه واقع شده - گویند هر که دو کله بر سر بوقییس بخورد مادام الحیات از درد سر ایمن باشد - و در عقب بوقییس جبل خذمه است - که در آنجا قبر هفتاد نبی است - و ایضاً صفا و مروه است - آورده اند صفا و مروه مرد و زنی بوده اند که در خانه کعبه بامر زنا مبادرت نموده بودند - و حق تعالی ایشانرا سنگ گردانیده - مردم جهت عذرت هر یکی را بر زیر کوهی نهاده بودند - و آن در کوه بنام ایشان موسوم گردیده - و صورت ایشان تا زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بوده - در حینی که بشکستن بقان مامور گشته آنها را نیز شکسته - و همچنین کوه حرا است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم قبل از وحی در آنجا بخلوت می نشستند و جبرئیل در آنجا وارد میشده - و دیگر جبل ثور است که حضرت مقدس نبوی از غار آنکوه بمدینه طیبه هجرت نموده - و بدایت جبل لکام در میان مکه و مدینه است و تا شام ممتد شود و بحدود حمص رسد - و از آنجا بانطاکیه و ملاطیه کشیده بر دریای طبرستان گذرد -
- ۱۵ و بر نواحی دیار دیالمه و گیلان و قزوین و ری و جرجان و دامغان و طوس و نیشابور عبور کرده تا حدود غور و غرجستان و بلخ گذرد - و از آنجا بجزیره سراندیپ رفته بمحیط منتهی میشود - و بعضی را اعتقاد این است که کوه قاف عذرت ازین کوه است - و خانه کعبه ده نوبت بنا شده - چه اول ملائکه زمین بفرموده حضرت رب العلمین در مکانی بیت المعمور خانه ساختند که هرگاه ملائکه آسمان بیت المعمور را طواف کنند ملائکه زمین در بیت الحرام رسم طواف بجای آورند - و مدت بنای بیت الحرام بعد از بنای بیت المعمور چهل سال بوده - و بنای دوم حضرت آدم است - که بتعلیم جبرئیل آدم و جوا زمین را حفر کرده از گل خانه ساخته بودند - و فاصله

هفت اقلیم

۳۳

- میان این عمارت تا زمان بنای ملائکه در هزار سال بوده - سیوم بنای اولاد آدم است - که در زمان شیث خانه از گل و سنگ ساخته بودند که تا طوفان نوح باقی بوده - چهارم بنای حضرت ابراهیم است - پنجم و ششم بنای جره و عمالقه است - هفتم بنای قصی و کلاب است - هشتم بنای قریش است - و قریش ارتفاع خانه را نه گز از بنای ابراهیم بلند گردانیده بیست و هشت ذرع ساخته بودند - و در آنوقت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بیست و پنج ساله یا سی و پنج ساله بوده - نهم بنای عبد الله زبیر است - که چون در حین معاصره نمودن حصین بن نمیر مر عبد الله را بواسطه سنگ منجنیق خللی بازگان خانه راه یافته بود هرآنکه عبد الله بعد از فوت یزید آن خانه را ویران ساخته بطریقیکه حضرت خلیل الرحمان ۱۰ رضع کرده بود بنافهان - دهم بنای حجاج است - آورده اند که چون حجاج ابن زبیر را بقتل رسانید بعد الملک مروان نوشت که ابن زبیر چیزی چند در بنای کعبه افزوده که در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم نبوده - جواب نوشت که هر نوع که در جاهلیت بوده چنان نماید - و حجاج در سنه اربع و سبعین آنچه ابن زبیر داخل کرده بود بیرون کرده باقی را چنانچه ۱۵ بود بگذاشت - و خانه کعبه مربع الشكل واقع شده - طولش بیست و چهار ذرع و شبری است - و عرضش بیست و سه ذرع و شبری - و ارتفاعش بیست و هفت ذرع - و دروازه اش بجانب مشرق است - و حجر الاسود که استقام آن از جمله مناسک حج است بر رکن شرقی نزدیک بدر خانه موضوع است - در عجائب البلدان از عبد الله عباس منقول ۲۰ است که هیچ چیز از بهشت در زمین نیست مگر حجر الاسود و مقام - و مقام سنگی است که خلیل الرحمان در وقتی که مردمانرا بحج میخوانده بر آن می ایستاده - و اثر عمق قدم او هشت اصبع است - و دیگر چاه زمزم ۲۳

- است که از یمن مقدم حضرت اسمعیل علیه السلام پیدا شده - و آن چاه معاذی در خانه است - همچنانکه تشنه را سیراب می سازد گرسنه را نیز از جوع اطمینان می بخشد - و هر قدر آب که بردارند کمی مفهوم نگردد - و خوردن و غسل کردنش فایده بخشد - و ایضاً مسجد الحرام است که طولش را بعضی سیصد و برخی سیصد و هفتاد ذرع گفته اند -
- ۵ و مرضش را سیصد و پنجاه ذرع - و چهار صد و سی و چهار ستون دارد - و خانه کعبه در وسط مسجد واقع است - از عبد الله عباس نقل است که ندانسته ام شهربرآ که یک نیکی را در وی صد حساب کفند مگر مکه متبرکه - و گفته اند که داخل حرم جهت ادای حج و عمره ایمن است از
- ۱۰ عقوبات جرمی که قبل از حج کرده باشد - و بقول اصح مغفور است - و اولیا هر شب آدینه در حوالی آنخانه حاضر شوند - و چنین نیز رسم طواف بجای آرند - و هیچ پرندۀ بیام خانه کعبه ننشینند و بر بالای آن خانه طیران نکند - و آن همه کبوتران که در حرم باشند هرگز بیخال در آنجا نیفتازند - آن قدر مردم نیک که از مکه متبرکه بر خاسته اند از هیچ
- ۱۵ شهر و دیار عشر عشیر آن بر نخاسته - چه حضرت خیر البشر و قاضی روز معشر از آن شهر و کشور بوده - و همچنین بسیاری از صحابه با آفرین از آن محل جنت قرین بمنصه ظهور آمده اند - خصوص ساقی کوثر امیر المومنین حیدر سلام الله علیه که بحسب اقتضای قضا بلکه بمعض مشیت ایزد تعالی در درون خانه کعبه تولد نموده * * فرد *
- ۲۰ شد او در و بیت الحرامش صدف کسی را میسر نشد این شرف و چون صدف احوال نیکان آن مکان از آن شگرف تر است که در لجه این کم مایه جای شود هوأئنه جهت اطالت از آن در گذشته بچند نفر اکتفا
- ۲۳ کرده آمد *

ابو حازم

از بزرگان تابعین است - و بسیاری از صحابه را دریافته - سخنانش را کلید مشکلات می‌گفته‌اند - از سخنان اوست که اندکی از دنیا ترا مشغول دارد از بسیار چیز آخرت - و گفت - در روزگاری افتاده که بقول از فعل راضی شده و بعلم از عمل خرسند گشته - پس تو در میان بدترین مردمان و بدترین روزگار مانده *

ابو الولید عبد الملک بن عبد العزیز

از مشاهیر علمای زمان خود بوده - و با اعتقاد بعضی اول کسیست که در اسلام بتصنیف کتاب قیام نموده - فوتش در سنه خمصین و مائة بوده *

۱۰ عمرو بن عثمان الصوفی

اوستاد منصور حلاج بود - نقلست که روزی منصور را دید که چیزی می‌نویسد - گفت این چیست - گفت چیزی می‌نویسم تا با قرآن مقابله نمایم - عمرو ویرا دعای بد کرده از خود مهجور گردانید - گویند هرچه بحسین برهید از دعای او بود - و بعضی گفته‌اند که عمرو روزی ترجمه گنجنامه نوشته در زیر مصلی گذاشته بود و بطهارت جای رفته - حسین ۱۵ منصور برفت و آنرا برگرفت - و عمرو را در متوضی خبر شده - چون بیرون آمد گفت آنکه این کائن را برداشته دزد بوده - هر آئینه دستهایش بیرون و بر دارش کفند و بعد از آن بسوزندش - آخر آنچه او گفته بود چنان شد - از سخنان اوست - که صبر ایستادن بود با خدای و گرفتن بد ۲۰ بخوشی و آسانی *

ابو طالب محمد بن علی

صاحب قوت القلوب است که در دقائق طریقت تصنیفی بدان

لطافت نشده *

امیرالعمید فخرالدین تاج الافاضل خالد بن ربیع

- ۵ از افاضل جهان و اعیان خراسان بوده - بکفایت و شهامت فرید زمان - و در فصاحت و بلاغت وحید دوران - محمد عوفی در تذکره خود آورده که بسمع علاء الدین ملک الجبال رسانیدند که انوری زبان نکوهش بر تو کشاده و قرآ هجا گفته - و علاء الدین بنزدیک ملک طوطی که از جانب سلطان حاکم هرات بود چیزی نوشت و او را طلبید و چنان می نمود که او را از وی تطف الذماس مینماید - و در ضمیر داشت که چون بروی دست یابد بسزا رساند - و فخرالدین خالد که با انوری نهایت خصوصیت و دوستی داشت در آن وقت با ملک علاء الدین بسر میبرد - و از سطوت قهر و قهرمان ملک اندیشه مند بوده نتوانست صریح چیزی نوشت - آخر الامر مکتوبی بطریق رسم ۱۵ و عادت در قلم آورد و در مطلعش این چند بیت تازی تحریر فرمود *

* شعر *

هی الدنیا تقول بملء فیها حذار حذار من بطشی و فتکی

فلا یغرک طول ابتسامی فقولی مضحک و الفعل مبکی

هی الدنیا اشبهها بشهد یسم و جیفة ملئت بمسک

۲۰ و انوری ازین ابیات استدلال نمود که در ضمن این ملاطفت ناکامی

هست - هرآینه شفیعان انگیخت تا ملک طوطی را از سر خطای آن

در گذراندند - چون ملک علاء الدین را از آن حال معلوم شد رسولی دیگر فرستاده گفت - هزار سر گوسفند میدهم اگر او را نزدیک من فرستی - ملک طوطی انوری را موکل داد که ترا البته بغور باید رفت - چه هزار گوسفندی بمقابله تو میدهد - انوری گفت ای ملک اسلام چون من مردی او را بهزار گوسفند می ارزد و ملک را برایگان نمی ارزد بگذار تا باقی ایام در سلک خدم تو منخروط باشم و بدست و زبان در مدایح در پای تو باشم - ملک طوطی را خوش آمد و از ملک غور عذر خواست و انوری در شکر این قطعه بگفت *

طوطی آنکه ز انصاف تو هر نیم شبی
 ۱۰ بلبَل شکر بعیوق کشد زمزمه را
 ای شبان رمه آنکه توئی سایه او
 نیک تیمار خور ای نیک شبان این رمه را
 تن درین خدعه مده زانکه ره نیست دگر
 کش توان کیش فدا ساختن این دمدمه را
 ۱۵ همه با داغ خدایند چه خرد و چه بزرگ
 نیک هوش دار که تا حشر ضمانی همه را

اکتون طرفی از لطافت اشعار او در قلم آوریم تا حقیقتش بر مطالعه کنندگان ظاهر گردد *

* شعر *

در خواب از آن سمن بذاگوش
 تشریف خیال یافتم دوش
 بی آنکه ز من کشید زحمت
 تا روز کشیدمش در آغوش
 که بوسه همی زدم بر آن چشم
 که حلقه همیشدم در آن گوش
 شد محفت هجر او مرا خوش
 شد زهر فراق او مرا نوش ۲۲

* رله *

بیا تا بر رخ گل می گساریم حق فصل بهار از گل گذاریم
 جهان خود ناخوشی در پرده دارد بیا تا حالی او را خوش گذاریم
 پس پشت افکنیم اندوه گیتی بشادی روی وی جام مل آریم
 و میان فخرالدین و انوری همیشه مشاعرات و ملاطفات روی میداده -
 و از آن قطعه ایست که مطلعش اینست *

سلام علیک انوری کیف حالک مرا حل بیتونه نیکوست باری

فاجابه الانوری

و عایک السلام فخرالدین افتخار زمان و فخر زمین
 ۱۰ سخیره داغ و طوق عزت تست سخن از گردن و سخا ز سرین
 سخت رفت با تو روی بروی بطفیل خودش بعلیین
 نا پذیرفته ربتش هرگز ننگ احسان و جلوه تعسین
 پیش خطت که جان بخندد ازو نه جهان خوش بود نه جان شیرین
 کرده ترجیح حشو اشعارت بارز صیت دیگران ترقیبین
 ۱۵ دیرمان کز وجود امثالت شد زمان بکسو و آسمان عقیبن

ابو المظفر ابراهیم

از محترمان آن مقام واجب التعظیم بوده - و در زمان دولت آل
 ناصر اگرچه ریاضت فصاحت از غمام طبع اوریان و ناصر بوده اما در
 اینوقت شعریکه قابل ایراد و لایق سیاق باشد از وی سماع نیفتاده - لاجرم
 ۲۰ بفایر التزام بدین چند بیت اکتفا کرده آمد *

باشد تا نیز چه آید دگر مالد تقدیر چه زاید دگر

بار دگر نیز بگردن فلک موعظه نیز نماید دگر
 شاد بدانم که بنفشد دری ایزد تا بر نکشاید دگر

مدینه متبرکه

- در ازمنه سابقه یثرب نام داشته - و یثرب بن قابر آنرا بنا نهاده - چون
 زبان معجز بیان پیغمبر آخر الزمان بدان نام جاری گردیده هرآینه بمدینه^۵
 صفت اشتهار پذیرفته الله تعالی آنرا مدخل صدق خوانده - آورده اند که
 در میان مرقد و منبر حضرت رسالت قطعه ایست از قطعهای جنت و بئر
 بضاعه که در باب آن احادیث مشهور وارد گردیده در اصل بلدة واقع
 شده - هر مریض و علیل که از آن آب بخورد و غسل کند البته شفا یابد -
 و بئر المسک چاهی است که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم^{۱۰}
 آب دهان مبارک خود در آن چاه افکنده - و الحال بیماران آن شهر و مکان
 را از آن آب شفای کلی حاصل است - و مسجد رسول صلی الله علیه
 و سلم نیز از جاهای متبرک مدینه است - و احادیث در فضیلت آن بسیار
 واقع شده - و گورستان بقیع در شرقی شهر واقعست - و ابراهیم ولد
 حضرت رسالت و بنات آنحضرت علیهم الصلوٰة والسلام و عباس ابن^{۱۵}
 عبد المطلب و حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر
 و امام جعفر صادق علیهم السلام و بسیاری از صحابه کرام در آنمقام مدفون
 اند - در عجایب البلدان مسطور است که از خواص مدینه یکی آنست
 که هر که بدانجا رسد بوی خوش شنود - و عطر در آن شهر بیشتر از مواضع
 دیگر بوی دهد - و هرگز طامون نباشد - و یکی از خوبیهای مدینه که^{۲۰}
 مؤیت بر دیگر مداین دارد اینست که محل سکونت حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم بوده - و دیگر آنکه مرقد متبرکه آنحضرت که مطاف^{۲۲}

طوائف انام است در آن شهر و مقام است - و ایضاً از ائمه معصومین بغیر
از امام موسی کاظم که در منزل ابوا که میان مکه و مدینه واقع شده و امام
محمد مهدی که در سامره متولد گردیده جمله در آن بلد؛ مینو مرتبه بوجود
آمده اند *

- ۵ برهاندت آب و خاک یثرب از آب سیاه بحر مغرب
چون ریزش روزی مسلمان دخلش کم و برکتش فراوان
فهرست بلاد عالمش دان خضرای سواد اعظمش خوان
راتب خور او عراق را دان اجرا کش خدمتش خراسان
روم است ستانه روم جاهش چین است نثار چین راهش
۱۰ مصر و یمن از حواشی او با شام و حجاز خویشی او
از ابوشامه روایتست که در مدینه طیبه در ششصد و چهل و نه آوازی
عظیم بر مثال آواز رعد که از دور آید ظاهر شد - و این آواز گاهی کم
و گاهی زیاد میشد و در روز بدین طریق گذشت - و از عقب این آواز
زلزله عظیم بیامد - و آنشب زلزله مکرر شد - و سه شبانه روز بدین منوال
۱۵ تزلزل در زمین افتاده بود - چنانچه یکروز ده نوبت زلزله دست میداد -
و پنجم روز چاشنگاه از حرة آتشی ظاهر شد - ارتفاعش سه مزاره و طولش
مقدار چهار فرسنگ و عرضش یک فرسنگ - و از آن دردی سفید
برخاست - و بمثال ابری سفید بر آسمان تخته بست - و کوه کوه زبانه
میزد - و روشنی آن بمرتبه بود که گویا در هر خانه از بیوت مدینه
۲۰ مشعلی افروخته اند - چند روز بدینمنوال ماند - و بعد از آن چون سیلی
روان شد - و بسنگی که میرسید چون سرب میگذاخت و میگذاشت - و مادام
که گرم بود چون خون سرخ بنظر در می آمد - و چون سرد میشد بر مثال
۲۳ فحم سیاه بود - و ام الفار که این آتشی از آن منشعب میشد در قریظه بود -

و او نیز چون رود روان شد - خلیق را گمان بلکه یقین حاصل گشت که عذاب خواهد آمد - تمام رجال و نسوان و صبیان غسل کردند و در مظالم نمودند - و در مقام توبه و استغفار آمدند - و هر کس آنقدر که توانست به خیرات معادرت جست - و ممالیک را اعتناق فرمود - و آنشب بدینگونه گذشت - چون سیل آتش روان شد زلزله بایستاد - و آن شدت^۵ تخفیف یافت - بر رای مطالعه کنندگان مخفی و محجوب نماید که چون پاره از احوال آن شهر و مکان نوشته آمد الحال مجملی از مردمش نوشته می شود *

سعد بن عباد

از کمال عباد و زهاد بوده - و در اکثر غزوه در خدمت حضرت رسالت^{۱۰} صلی الله علیه و سلم بسر میبرد - تا در جنگ احزاب به تیر یکی از مشرکان بنی قریظه در گذشته - گویند در وقت سکرات سید کایفات علیه افضل الصلوة ببالین او رفته سرش را بر زانوی همایون نهاده گفت - الهی سعد در راه تو زحمتها کشید - و تصدیق پیغمبر تو نمود روح او را بخوبترین وجهی بردار - چون از منزل از بیرون آمد همانزمان جبرئیل علیه السلام نازل گشته^{۱۵} گفت - ای محمد از اصحاب تو که وفات یافته که ابواب سموات برای او مفتوح شده و عرش اعظم رحمان بمرگ او در اهتزاز آمده - رسول صلی الله علیه و سلم معادرت کرده چون بمنزل سعد آمد دید که طایر روحش به شاخسار مغفرت طیران نموده - هوآینه بروی نماز کرده جنازه اش را به بقیع فرستاد *

۲۰

ابو ایوب انصاری

از روسای آن بده مقدسه بوده - حضرت رسالت در سال اول از هجرت^{۲۲}

Haft Iqlim, Fasc. 1

مدت هفت ماه در خانه وی بسر بوده - و انصار از بزرگان و نیکان آن شهر و دیار بلکه از اخیار و ابرار جهان بوده اند - و از ایشان نصرت و اعانت بسیار بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسیده - و ایشان از نسل شاملی یهود اند - و شاملی در صحبیت حسان بن تبع الاصغر که آخرین تبعه یمن است بدان دیار وارد گشته از اوضاع و علامات آن شهر معلوم نمود که آنمقام سرای هجرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام خوانده بود - هرآینه خاطر بر قوطن آنشهر و مکان قرار داده با چهار صد نفر که در صحبتش بسر میبردند متوطن گشت بدان نیت که شاید ظهور آنحضرت در زمان حیات او بوقوع انجامد - و همچنین اولاد او بدین نیت روزگار میگذرانیدند تا بعد از بیست و یک پشت این دولت نصیب ابو ایوب گردید - در درج الدرر مذکور است که از زمان شاملی تا زمان هجرت رسالت هزار و پنجاه و سه سال بوده *

قیس بن سعد بن عباده

از سادات طلس عرب بوده - و سادات طلس چهار نفر بوده اند - ^{۱۵} قیس بن سعد - و عبدالله زبیر و احنف بن قیس و شریح قاضی - و طلس بعرف عرب کسی را گویند که در روی وی اصلا موی نباشد - و سعد بصفحت جود و سخاوت و عقل و سماحت اتصاف داشته - در اکثر معارک ملازم رکاب هدایت انتساب حضرت شاه ولایت مآب بوده - و همواره تنعم مهر و محبت عذرت طاهره نبویه علیه و علیهم السلام و التحیه در فضای ^{۲۰} دل میکاشته *

جابر بن عبد الله السلمی

^{۲۲} که از جمله کبار اصحاب سید ابرار و اجلاء احباب بر حیدر کرار میزیسته و

حسان بن ثابت

که در سلک مداحان حضرت رسالت پناهی اننظام داشته از جمله اخیار انصار بوده اند *

ابو محمد سعید بن المسیب المنخرومی

- از فقهای سبعة مدینه بوده - و با عبد الله عباس و عبد الله عمر و زید بن ثابت و سعد وقاص شرط مصاحبت بجای می آورده - و امام زین العابدین در شان او فرموده ده سعید بن المسیب اعلم الناس بما تقدمه من الآثار و افضلهم فی رایه - آورده اند که او در اوقات حیات چهل حج گذارده بود - و مدت پنجاه سال در نماز جماعت تکبیر اول از وی فوت نشده - و از صف اول تخاف نموده - و سی سال پیش از استماع اذان در مسجد حاضر گشته - و عبد الملك مروان در وقت ایالت خود دختر وی را که جمالی لایق داشت خواستگاری نمود - و سعید از آن ابا فرموده - عبد الملك فرمود تا در روز زمستان آب سرد بروی ریخته صد تازیانه اش زدند - مع ذلک بوصلت او راضی نگشته بکثیر بن عبدالمطلب که از جمله طایفه علوم بود و در غایت فقر روزگار میگذرانید بدو درم یا سه درم عقد بست *

ابو عبد الله بن محمد بن عمرو بن واقد الاسلمی

از مشاهیر علمای کبار و اعظام اصحاب اخیار بوده - و در هرباب تصنیفات نموده - کتاب الردة در ذکر ارتداد قتل عرب از آن جمله است *

محمد بن اسحاق

در انواع فضایل نفسانی سیما علم سیر و اخبار مهارت کامل حاصل داشته - و اول کسی که متصدی تالیف کتب سیرگشته وی بوده - و در احدی و خمسین و مایه فوت گشته *

ربیعہ بن ابی عبد الرحمن

فقیه اهل مدینه بوده - و با بسیاری از صحابه صحبت داشته - وقتی مجلس نهاده سخن میگفت - اعرابی از در آمد و تا دیر بایستاد - ربیعہ دانست که مگر اعرابی را سخن وی خوش آمده - گفت یا اعرابی نزدیک شما بلاغت چیست - گفت ایجاز با اصابت معنی - بعد از آن گفت - گران زبانی چیست - گفت آنچه امروز در نو می بینم *

یمامه

منسوب بیمامه بنت موی بوده - و ولایتش حدی بدترین و حدی بعمان و حدی بهجر دارد - و سگانش در غایت حسن و ملاحمت می باشد *

خال و خط شان چو مشک و عنبر این هست نگو و آن نکوتر و خدمتگاری در آن ولایت بصد هزار دینار بیع و شرا میشود - و دیگر گندمی است طاساری که آنرا بیضاء الیمامه گویند - و از غایت شگرفی آنرا بعدد فروشند - و خرمای آنمقام نیز با نامست - و از مردمش آنچه بنظر آمده این چند نفر است که نوشته می شود *

مسيلمه كذاب

- بنابر آنكه در فن سحر و شعبده و زيرنجات و قوف موفور داشت دعوي نبوت كرده امور عجيبه ب مردم نمود - و در برابر آيات بيذات الهي مزخرفات ترتيب داده بر اتباع خودش خواند - چنانچه اين ترهات از آن جمله است - الذارعات ذرعاً - فالحامدات حصداً و الذاريات قمحاً - و الطاحفات طحفاً فالخابرات خبزاً - فالناردات ثرداً فاللاقيات لقماً اهالةً و معناً و لقد فضلتكم على اهل الوب و ما سبقكم اهل المدير - و ايضاً تدبیر سورة فيل نموده - الفيل ما الفيل و ما الفيل - له ذنب و ثيل و خرطوم طويل ان ذك من خلق ربنا لثليل - القصة كارش بجائی انجاميد كه قرب صد هزار كس بدو جمع گشتند - در خلال احوال سجاج ۱۰ بذت حارث نه عورت قصيده نصرانیه بود بنابر حسب رياست دعوی نبوت نموده ابتداء بر سر قوم بني رباب رفته به انهاب اموال آن قبیله پرداخت - و كس بسیاری از ایشان را زمین خاك ساخت - انگاه صلاح چنان دیده شد كه مهم مسيلمه را فيصل داده بعد از آن بمكاتبه منابعان ملت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اقدام نمایند - و مسيلمه از مدعی ایشان ۱۵ و قوف یافته جمعی را برسم رسالت فرستاد تا معامله بمصالحه انجاميد و سجاج بر لشكر پيشي گرفته با ده كس از خواص نزد مسيلمه رفت - و بعد از ملاقات مایل مواصلت يكدیگر گشته سه شبانه روز يكام دل در خلوت گذرانيدند - انگاه سجاج طبل رحيل كوفته بقوم خودش پيوست - چون رساء قوم از وی سوال كردند كه ملاقات مسيلمه با تو چگونه اتفاق افتاد جواب داد كه او را مانند خود مرسل يافتم و بموجب وحی سماری عنان توسی نفس بمفاد كشتش تا فتم - آن طائفه پرسيدند كه مهر توجه ۲۴

کرد . گفت هیچ - گفتند این عیبی تمام باشد که چون تو عقیقه بی مهر شوهر کن - و سجاج بطمع خام بار دیگر متوجه پمامه شد - چون مسیلمه از قصد او خبر یافت موذن وی را که شَبَّث بن رِئَی نام داشت طلب داشته گفت - که در میان قوم خویش ندا کن نه مسیلمه رسول خدا نماز خفتن را جهت مهر سجاج از میان شما برداشت - و بعد از وقوع قضیه مذکوره روساء قبایل از متابعت او برگشته روی بمنازل خود آوردند - و مسیلمه در کار خود مستقل گردیده بدان شیوه روزگار میگذرانید قا خالد بن الولید باشاره خلیفه اول با بیست هزار سوار بدفع او که در آن وقت چهل هزار مرد جرار داشت مامور گردید - و بین الجانین جنگی صعب دست داده آخر مسیلمه بر دست وحشی قاتل سید الشهداء کشته گشته چهارده هزار کس از مسوکان و هفتصد نفر از مسلمانان در آن معرکه بقتل رسیدند *

حجاج بن یوسف ثقفی

در ظلم و بیداد و عنف و عفا و نظیر و عدیل نداشته * * شعر *

۱۵ جهانسوز و بیرحمت و خیره کش ز تلخوش روی جهانی ترش همه روز نیکان از در بلا بشب دست پکان از در دعا و او در صغرسن همیشه میل خونریزی داشته - و میگفته که هیچ چیز نزد من لذیذ تر از قتل نیست - آورده اند که چون حجاج متولد شد مخرج اسافلش مسدود بود - آنرا بمثقب سوراخ کردند - و آن مولود نام محمود پستان در دهان نمیکرفت - تا شیطان بصورت طبیعی ظاهر گشته فرمود تا بزنی را کشتند و او را در خون او نشانیدند - و روز دیگر ماری را کشته او را بخون آن ملطخ گردانیدند - هرآینه حجاج پستان در دهن گرفته شیر خورد -

و حجاج در زمان عبد الملک بن مردان و ولدش ولید حاکم عراق و خراسان بود و در آن دوران خدمات بتقدیم رسانید - اول آنکه بفرموده عبد الملک در سنه ثلث و سبعین بمکه رفته عبد الله زبیر را بقتل رسانید *

دیگر رفع شبیب است - که از ابطال رجال بوده - چنانچه مکرر قتلها با پانصد و هزار رأیت مقاتله و محاربه افراشته - چون شبیب باتفاق صالح تمیمی خروج نمود حجاج چهار کت لشکر موفور بجنگ او روان ساخت و شبیب در هر مرتبه بر ایشان مستولی گشته آن جماعت را در غوغای هویمت انداخت - تا آخر با سفیان بن ابرو کلپی در کنار رود اهوراز مضاف داده - بعد از غروب خواست که از جسر بگذرد که اسپ شبیب بر پشت مادیانی چسبه شبیب از اسپ جدا شده در آب افتاد - ۱۰
 و اصحاب سفیان جسدش را از آب بر آورده سیفه اش را بشگافتند - دل او را مانند سنگ سخت یافتند - گرفتند که چون مادر شبیب را گفتند که پسرت کشته شد تصدیق نمود - بعد ازان شنوده که در آب غرقه گشته نوحه و زاری آغاز نهاد - سبب را پرسیدند - جواب داد که در حین ولادت شبیب پنداشتم که شعله آتش از من جدا شده - دانستم که آن آتش را ۱۵
 بجز از آب چیزی نتواند فرو نشاند *

و دیگر قضیه عبد الرحمن بن محمد اشعم است که حجاج او را با چهل هزار سوار بمحاربه رقبیل حاکم به تسخیر کابل مامور گردانیده بود - و عبد الرحمن بسیاری از ولایت او را بتصرف آورده بجانب سیستان باز گشت - و حجاج را معارفت عبد الرحمن موافق مزاج نیفتاده سخنان ۲۰
 خشنوت آمیز در جواب نوشت - و عبد الرحمن کم مخالفت او بر میان بسته با سپاه فراوان بجانب عراق نهضت فرمود - و حجاج ویرا استقبال ۲۲

کرده بعد از معاهده شکست خورده بصره گریخت - و کربلا دیگر لشکری
 فراهم آورده با عبد الرحمن در جنگ پیوست - و درین مرتبه عبد الرحمن
 هزیمت یافته بجانب کوفه در حرکت آمد - و پیروان صحابه و کبار تابعین
 متوجه دفع حجاج گشته با عبد الرحمن بیعت کردند و عبد الرحمن
 با صد هزار سوار متوجه حجاج گردید - در خلال احوال جنود شام
 بمردگاری حجاج آمده حجاج باستظهار تمام در برابر عبد الرحمن آمده
 ابواب جنگ و نزاع مفتوح ساخت - و مدت مقابله و مقاتله سه ماه
 و سیزده روز اندک یافته هشتاد و سه کربت آثار غایبه از جانب عبد الرحمن
 ظاهر گشت - و کربت اخیر حجاج ظفر یافته عبد الرحمن بجانب
 ۱۰ سیستان شتافت - و در راه مردمش متفرق گشته هر یک بطرفی روندند -
 لاجرم عبد الرحمن مضطرب گشته پناه بولای کابل رتبیل برد - و رتبیل
 بوعده و وعید حجاج فریب خورده او را با چندی از منجنقه مقید ساخته
 نزد عماره بن نمیم که از جانب حجاج بتکامیشی وی مقرر گشته بود
 فرستاد - و عبد الرحمن در اثنای راه خود را از موضع بلندی انداخته
 ۱۵ هلاک گردانید - و عماره سر او را جدا ساخته با سایر بندگان نزد حجاج
 فرستاد - و حجاج در فور بکشتن آن مسلمانان فرمان داد - گویند یکی
 از اسیران گفت که مرا بر امیر حقّی است - حجاج پرسید که چه
 حق داری - جواب داد که نوبتی عبد الرحمن ترا دشنام میداد و من
 او را منع کردم - حجاج گفت بر صدق ابن سخن شاهدهی داری -
 ۲۰ گفت فلان شخص گواها است - و اشارت به باندنی دیگر کرد - حجاج
 آن شخص را طلبیده استفسار حال نمود - آن شخص بر طبق دعوی او
 ادای شهادت بجا آورد - حجاج گفت تو چرا ابن اشعث را از شتم
 ۲۳ مانع نکشتی - گفت بد آنجهت که من ترا دشمن میدانم - حجاج